

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه نعل (جلسه هفتم)

جلسه خانوادگی - استاد اخوت ۹۶/۰۵/۰۴

برای سلامتی خودتان و بستگانتان صلواتی بفرستید.

برای برآورده شدن حاجات جمع و تقرب الهی، صلواتی ختم بفرمایید.

تولد کریمه‌ی اهل بیت حضرت معصومه (علیها السلام) و امام رضا (علیه السلام) را تبریک عرض می‌کنیم. ان شاء -
الله به برکت صلوات بر محمد و آل محمد در این دهه به کرامت واقعی دست پیدا کنیم.

در جلسه‌ی قبل راجع به مبحث حسن مطالبی ارائه شد و از خدا خواستیم که ما نیز در زمره‌ی محسنین قرار گیریم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طَسَّ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ (۱)

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴)

یکی از نکات واضح و قابل تامل این سوره این است که تمام سرگردانی و چه کنم، چه کنم‌های زندگی انسان مربوط به ضعف در ایمان به آخرت او می‌باشد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسْرُونَ (۵)

همه‌ی بدحالی‌های انسان نیز مربوط به ضعف در ایمان است.

انسان ممکن است در بدترین شرایط جسمی باشد اما بدحال نباشد و برعکس ممکن است در اوج خوشی باشد اما حال بدی داشته باشد. بدحالی یک حالت در هم ریختگی درونی است که حس خوشی و رضایت را از انسان سلب می‌کند. در قرآن به این حال بد، سوءالعذاب اطلاق می‌شود. در این آیات سوءالعذاب منتسب به عدم ایمان به آخرت می‌شود.

اگر کسی می‌خواهد علیرغم داشتن عارضه‌ی جسمی حال خوشی داشته باشد و دچار سوءالعذاب نباشد، باید حتماً یقین به آخرت را تجربه کند که در جلسه‌ی قبل مفصل در رابطه با آن صحبت شد.

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنَ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِسَهَابٍ مِّنْ سَمَوَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۷)

یکی دیگر از مباحث مطرح شده بحث رجاء و امیدواری بود که انسان‌ها در اثر امید به خدا به جایگاه بلندی نائل می‌شوند. روایتی از امیرالمومنین (علیه السلام) نقل شد که فرمودند: نسبت به چیزهایی که امید نداری بیشتر از آنچه امید داری امید داشته باش.

آخرت قوه‌ی فاعله‌ی حاکم بر تمام هستی یا حق جاری در هستی می‌باشد که با کنار رفتن دنیا کاملاً ظهور می‌یابد. در واقع آخرت الان هم وجود دارد. ایمان به آخرت یعنی ایمان به حقایق و قوانین. یعنی فرد می‌داند اگر کار خیر انجام دهد خداوند جزایش را می‌دهد. این ایمان به قوانین همان ایمان به آخرت است. فرد می‌داند خدایی هست و قوانین جاریست پس او حیا دارد و غفلت نمی‌کند. به مجموعه‌ی این‌ها آخرت گفته می‌شود.

آخرت به معنی مکان نیست. ما در حال حاضر هم دنیا داریم و هم آخرت. ایمان به آخرت یعنی هر آنچه در غیب است و حاکم بر این دنیاست. ایمان نداشتن به آخرت یعنی فرد به قوانین جاری شناخت ندارد و آن‌ها را در زندگی خود احضار نمی‌کند. هر کدام از قوانین را اگر در زندگی جاری نکنیم دچار سوءالعذاب خواهیم شد.

پس اگر دچار بدحالی و به هم ریختگی شدید باید بررسی کنیم که به کدام قانون عمل نکرده‌ایم. بهترین و اولین کاری که در این زمینه می‌توان انجام داد تهیه‌ی فهرستی از آنچه که می‌دانیم است و خود را مصمم نماییم که به آن

قوانین عمل کنیم. اگر فردی به آنچه می‌داند عمل کند خداوند باب‌های دیگر را برای او باز می‌نماید اما اگر این کار را انجام ندهد، هر چقدر هم به دنبال قوانین جدید بگردد، پیدا نخواهد کرد.

یکی از مشکلات ما این است که به کارهای جزئی ریزی که می‌توانیم انجام دهیم عمل نمی‌کنیم و می‌خواهیم اعمال خیلی بزرگ را انجام دهیم و این ممکن نیست. همه می‌دانند باید نظم را در خانه رعایت کنند، باید بلند سلام کنند، باید احوالپرسی کنند، نباید قهر کنند. چگونه می‌شود انسان این امور ساده‌ی ابتدایی را انجام ندهد و ادعای رسیدن به لقاء الله یا سرباز امام زمان شدن را داشته باشد! عدم انجام این امور جزئی غفلت است. اگرچه این‌ها کافی نیست اما لازم است. پس باید برگردیم این چاله‌های کوچک را پر کنیم.

کسانی که ارتباط عمیقی با خدا دارند، اگر کوچک‌ترین خللی در این امور جزئی ایجاد شود متوجه می‌شوند اما وقتی حساسیت انسان پایین می‌آید، فرد دچار معضل می‌شود. در واقع این ریزه کاری‌هاست که برای افراد شاخص تعیین می‌کند. اگر من متوجه شدم که در امور جزئی دچار غفلت شده‌ام، باید بدانم که در سطح بالا هم مشکل وجود دارد پس باید به دنبال اصلاح باشم. ایمان به آخرت یعنی ظلم بد است، ناسزا گفتن ناپسند است و عقوبت دارد. انسان نمی‌تواند با دیگران بلند صحبت کند مگر اینکه مجوز داشته باشد. انسان نمی‌تواند به دیگران امر و نهی کند مگر تجویزی بر او باشد. انسان بر کسی ولایت ندارد مگر اینکه خدا برای او این نقش ولایت را تعیین کرده باشد. کیفیت ولایت را خدا تعیین می‌کند و نه انسان! وقتی زن و مرد ازدواج می‌کنند هیچکدام در مالکیت هم قرار نمی‌گیرد زیرا مالکیت از آن خداست. مالکیت‌ها اعتباری است، حتی مالکیت من نسبت به فرزندم حد و حصر دارد و نمی‌توانم هر باید و نبایدی بکنم. اعتقاد به این موارد ایمان به آخرت است. اگر این ایمان وجود نداشته باشد اعمال انسان برایش تزئین داده می‌شود و سعی می‌کند تمام اعمالش را توجیه نماید.

حال از کجا بفهمیم که دچار توجیه و زینت در اعمال شده‌ایم؟ از «یعمهون». یعنی از سرگردانی‌هایمان باید متوجه شویم. هنگام برخورد با این آیات انسان متاثر می‌شود چرا که می‌بیند که قرآن کاملاً بی‌پرده تمام قوانین را بیان کرده است ولی ما گاهی فکر می‌کنیم قرآن تعارف دارد و همه‌ی آیات را صریح بیان نمی‌کند.

حرف این آیات این است که هر کسی که دارای سوءالعذاب است یعنی ایمان به آخرتش ضعیف است. سوءالعذاب را همه از درون خود و حتی خواب‌هایی که می‌بینند می‌فهمند. خدا بنده‌ای می‌خواهد که درونش خوش باشد و حتی اگر او را در آتش هم بیندازد باز هم حالش خوش باشد. زیرا خدا معتقد است که انسانی خلق کرده که در درونش گوهر ایمان دارد. چنین انسان مومنی حتی اگر در قیامت هم در آتش جهنم قرار گیرد، امیدش را از دست نمی‌دهد. خدا انسان را به گونه‌ای خلق کرده که جهنم رفتن برای او محال است مگر حالتی که سیم اتصالش از خدا

قطع شود. بر این اساس است که امیرالمومنین (علیه السلام) در دعای کمیل می‌فرمایند اگر مرا به جهنم بفرستی... یا فراز امام سجاد (علیه السلام) در رابطه با جهنم، به این معنی است که این بزرگواران حتی در باب جهنم خیال‌پردازی کرده‌اند اما باز در آن آتش هم حبّ خدا را در دل دارند. پس اتصال به خدا و آخرت یعنی بهشت و عدم اتصال به خدا و آخرت یعنی جهنم و ما این اتصال را در زندگی کم داریم. اصلاً فلسفه‌ی قرار گرفتن انسان در دنیا و مشکلاتش برای به رخ کشیدن چنین انسانی است به ملائکه. یعنی می‌شود انسانی مثل حضرت ابراهیم (علیه السلام) در آتش مصایب دنیا باشند و نسوزد. در زمان‌های قدیم‌تر انسان‌های مومن خیلی خوبی بودند مثلاً مادر بزرگ‌ها همیشه کمی بیشتر غذا می‌پختند تا مقداری از آن را به اطرافیان بدهند. این یعنی فرد حس‌گرس کار می‌کند! چنین فردی اگر دچار مشکل بزرگی شود در جزئیات به دنبال منشا آن می‌گردد. مثلاً فکر می‌کند شاید بخاطر آن باشد که فلان روز از قورمه سبزی به همسایه ندادم. دقت در این اعمال باعث واکنش شاخص‌های خوشی و ناخوشی می‌شود. این فرد اگر حالش بد شود چنبره نمی‌زند و زانوی غم بغل نمی‌گیرد بلکه به دنبال عمل به یک کار انجام نشده می‌رود. اگر هر کاری که دلمان خواست انجام دهیم و به جزئیات توجه نکنیم، تبدیل به یک انسان متوقع می‌شویم که خود را حاکم عالم پنداشته و سایرین را خادم خود می‌داند. چرا فلان کس به من سلام نمی‌کند، چرا احترام نمی‌گذارد، چرا... و این‌ها تبدیل می‌شود به پرخاش‌گری. وای به روزی که فرد پرخاشگر شود زیرا پرخاش پس از توقع است. بدتر از آن دشنام دادن است چرا که دشنام بعد از پرخاش است. این فرد دیگر توان دوست داشتن مردم را نخواهد داشت. مومن کسی است که هم مردم را دوست داشته باشد و هم مردم او را دوست داشته باشند. اگر دیدید دیگران دوستتان ندارند، حتی افرادی که از نظر شما مومن نیستند، بدانید مشکلی در ایمان‌تان است و برعکس اگر محبت‌تان به مردم کم شد یعنی ایمان‌تان پایین آمده است. حتی اگر فرد گناهکاری را امر به معروف یا نهی از منکر می‌کنید، باید او را دوست داشته باشید.

انسان مومن باید احساس بکند که دلش می‌خواهد قربان همه برود حتی اگر «اشدًا علی الکفار» باشد باید در آن حبّ باشد. ظرف انسان در دوست داشتن مردم نامحدود است و هر چه این حس فعال‌تر شود، سقف آن بالاتر می‌رود.

ما باید با ایمان به خدا سقف محبت‌هایمان را بالا بیاوریم زیرا خدا بی‌نهایت است و محبت انسان به خدا و به دنبال آن مردم بی‌نهایت می‌شود. از نشانه‌های ایمان محبت به مردم است. ما برای خودمان حدود تعیین می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم فلان فرد ناهنجار است، پس از محبت‌مان به او کم می‌شود. ادبیات خداوند این گونه نیست بلکه می‌گوید انسان هیچ حقی ندارد که از رفتار مردم حالش بد شود. اگر رفتار بدی دیدیم مثلاً به ما ظلم شد، باید به خدا پناه ببریم و مثلاً سوره‌ی ناس بخوانیم، حال که در آغوش امن خدا قرار گرفتیم نباید باز هم اعصاب خود را خراب

کنیم. خیلی از گریه‌های ما برای مومن پسندیده نیست زیرا از توقعات و اعصاب خوردی‌های این گونه است. هر چقدر انسان به خیرات جزئی توجه بیشتری کند، شاخص و نشانه‌های بیشتری می‌یابد. یکی از این خیرات نماز است زیرا نماز ریزه کاری‌های بسیاری دارد. مثلاً نماز اول وقت، نماز شب، نماز جماعت و... پس اگر نماز، حال‌مان را کیفور نمی‌کند باید به دنبال علت بگردیم. اگر نماز حالت ایستا پیدا کند و به تدریج بهتر نشود، یعنی فرد دچار اختلال است.

انسان اگر با اطرافیان تنش دارد باید علت آن را در خود جست‌وجو کند. هر گاه انسان اعصابش از خودش خورد شود، تحمل دیگران را نیز ندارد. انسان شاید بتواند از دیگران فرار کند اما از خودش نمی‌تواند فرار کند پس باید خودش را اصلاح کند. دو رکعت نماز بخواند و بگوید خدایا منم و تو.. بعد بگوید خدایا فقط تو هستی. نماز در مسجد خیلی مهم است. هر گاه احساس بدی نسبت به خود و دیگران پیدا کردیم سریع به مسجد برویم تا «من» برداشته شود و «خدا» بماند. خیلی بد است که عطر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ما جاری نیست. رحمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ما جاری نشده است. باید محبت‌مان افزایش یابد تا دیگران حس کنند وقتی ما را می‌بینند به یاد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌افتند. حتی یک لبخند هم می‌تواند بوی ایشان را بدهد. این خیرات کوچک را ندیده نگیریم. خیلی از حرف‌های ما در حاشیه‌ها افراد را ناراحت می‌کند و نه در متن اصلی. حواسمان به این‌ها باشد. تمرین تواضع بکنیم. به دیگران بدون علت سلام کنیم، هدیه بدهیم و...

فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸)

يُمُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۹)

غایت انسان این است که به جایی برسد که یک تجلی از خدا ببیند که بگوید «انه انا الله العزيز الحكيم». انسان وقتی سقف خود را پایین بیاورد، خود را ارزان می‌فروشد.

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلِي مُدَبِّرٌ أَوْ لَمْ يُعْقَبْ يَمْوَسَىٰ لَّا تَخَفْ إِنِّي لَّا يَخَافُ لَدَى الْمَرْسُلُونَ (۱۰)

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱)

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۱۲)

انسان دو بعد درونی و بیرونی دارد. آن چیزی که عرصه را برای او تنگ می‌کند، درون فرد است. اگر درون انسان سالم باشد هر چیزی برای او خیر می‌شود. اگر درون انسان ایراد داشته باشد، هر چیز بیرونی برای او بد می‌شود حتی پیامبر و قرآن.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

در داستان حضرت موسی (علیه السلام) نه آیه و معجزه وجود دارد که همه بسیار قوی بوده و مبصره هستند، اما فردی که درونش ایراد دارد به این آیات نسبت سحر مبین می‌دهد. چنین فردی جز این را نمی‌بیند یعنی به عمد انکار نمی‌کند بلکه نظام شناختی او ایراد دارد که مبصره را سحر مبین می‌بیند.

وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

این آیه بسیار مهم است، حضرت علامه (ره) تاکید بسیاری روی آن داشته‌اند و توجه به آن فرد را محسن می‌کند. مفسد انتهایی داستان است یعنی نه تنها خودش فاسد است بلکه دیگران را نیز به فساد می‌کشاند. از روی ظلم و علو جحد با آیات می‌کنند و به آن‌ها استیقان دارند.

هر انسانی به میزانی که ظلم و علو نسبت به حق دارد در معرض انکار آیات الهی قرار می‌گیرد. ظلم می‌تواند تعدی به دیگران یا عدم شناخت حق باشد. علو به معنی زیر بار حق و منطقی نرفتن می‌باشد. علو یعنی برای خود شأن قائل شدن و تواضع نداشتن. بعضی افراد علو مسلک هستند و بعضی افراد ظلم مسلک می‌باشند. انتقاد نپذیرفتن نشانه‌ی علو است.

برای انسان یک یقین و یک استیقان مطرح است. استیقان یعنی انسان برای بدیهیات هم استدلال بخواهد مثلاً خوبی بهتر از بدی است، اما فرد می‌گوید از کجا معلوم؟! چرا ولایت فقیه لازم است؟ از کجا معلوم اخلاق خوب، خوب است؟! و...

علمای بزرگوار در کتب‌شان برای خدا اثبات آورده‌اند اما کسی که بخواهد خدا را بپذیرد بدون اثبات هم می‌پذیرد و فردی که نخواهد بپذیرد با اثبات هم نمی‌پذیرد. استیقان یعنی برای وجود خدا دلیل می‌خواهد اما وقتی استدلال می‌کنی نمی‌پذیرد. توحید اثبات کردنی نیست. برهان آوردن برای اثبات وجود خدا باعث پرورش استیقان می‌شود.

انسان‌ها خودشان خدا را می‌شناسند و نیازی به دلیل ندارند. آخرت هم به همین صورت است. اگر فردی برای این‌ها دلیل بخواهد یعنی استیقان می‌کند. نتیجه می‌شود این که حتی اگر آیه‌ی مبصره بیاوری آن را سحر مبین می‌بیند.

پس ظلم، علو و استیقان موجب انکار و جحد به آیات می‌شود. استیقان در لایه‌ی باور است و ظلم و علو در لایه عمل می‌باشند. اگر این دو را اصلاح کنیم، یقین پیدا می‌کنیم. یقین عبارت است از آن چیزی که انکار ناپذیر است. استیقان یعنی نسبت به چیزی که انکار ناپذیر است، طلب یقین کردن.

خوب است که فهرستی از مسائل انکار ناپذیر زندگی مان بنویسیم و ببینیم این فهرست را عمل می‌کنیم یا نه. اگر به این فهرست عمل کنیم به ما موقن گفته می‌شود و اگر عمل نمی‌کنیم، مستیقن هستیم. اگر عمل نمی‌کنیم حتما دچار ظلم و علو خواهیم شد و آخر آن مفسد خواهد بود.

تمام لطمه‌هایی که به انسان وارد می‌شود در درجه‌ی اول از استیقان است و در درجه‌ی بعد از ظلم و علو می‌باشد. بالاترین وصفی که انسان می‌تواند به آن برسد موقن شدن است. موقن متعجب‌ترین انسان روی زمین است زیرا از کارهای خلاف یقینی تعجب می‌کند؛ مثلا مگر می‌شود انسان دزدی کند و...

ان شاء الله خداوند ما را از اهل یقین قرار دهد.

برای سلامتی اهل یقین صلواتی ختم بفرمائید.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم»

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات